

پایی

مترجم: موسی نباتی - نعمتی



داستانهای مصور رنگی برای کودکان

انتشارات بامداد

چاپ اول ۱۳۵۳

باهمکاری

اقامت : کاوه‌نو

چاپ : گوته

صفافی: گوته



حق چاپ محفوظ است

انتشارات بامداد

تهران - خیابان شاه‌آباد کوچه مهندس الممالک

تلفن ۳۱۷۷۴۶



این سگ کوچولو که یک زنگوله و یک روبان آبی رنگ به گردنش بسته شده (پایی) است .
او صبح خیلی زود از دهکده بیرون آمده و حالا دوباره می خواهد به خانه برگردد .
گنجشکهای کوچولو وقتی صدای زنگوله او را می شنوند پرواز می کنند .

پایی وسط راه خسته می شود و زیر درختی می نشیند . يك
پروانه رنگ و ارنگ می آید و روی دماغش می نشیند .
(آه ! چشمهای پایی را نگاه کنید . چه خنده دار شده .)
سار سیاه که روی درخت نشسته ، تعجب می کند که چرا
پایی پروانه را فراری نمی دهد .

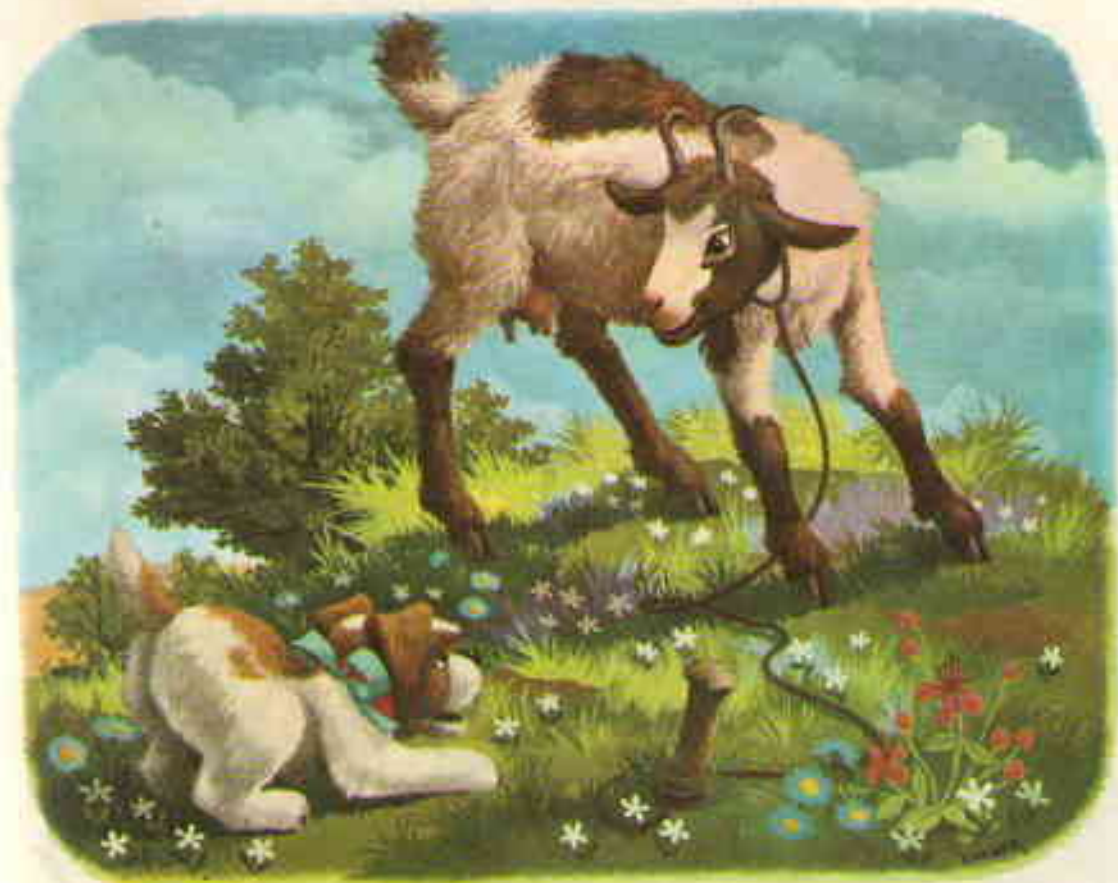


پاپی همینطور که راه می رفت چند گل قشنگ را لگد می کند و آنها را می شکند .

یک خرگوش باعجله از زیر درختها جلو می آید و می گوید:
« اینجا باغ من است ، بین چطور گلهای قشنگ مرا خراب کردی . »

پاپی می گوید : « - آه ببخشید من اصلاً متوجه نبودم .
آخر باغ شما مثل باغهای دیگر دورش نرده کشیده نشده است . »





پایی دوباره برآه می‌افتد .

نزدیک ده به آقا بزه میرسد . پایی که از او ترسیده بود ، خودش را آماده دعوا می‌کند ، اما آقا بزه به او می‌گوید :
« - تو نباید از من بترسی . من که با تو کاری ندارم . ما می-

توانیم با هم دوست باشیم . »

پایی خوشحال می‌شود و می‌گوید : « - باشد ، پس ما هر روز همینجا همدیگر را خواهیم دید . حالا بهتر است زودتر پیش عموزان بروم . خداحافظ آقا بزه . »



بالاخره پایی به دهکده میرسد .

گر به سیاه که پشت نرده‌ها ایستاده بود ، تا او را می‌بیند می-
گوید :

« - باز هم این سگ کوچولو پیدایش شد ، حالا دیگر نمی-

گذارد من جوجه‌ها را شکار کنم و بخورم . بهتر است

زودتر از پیش او بروم - آره خیلی بهتر است . »

حالا عموژان توی مزدعه مشغول کار است .
پاپی می گوید : « - بهتر است کمی با مرغ و خروسها بازی
کنم . » و شروع می کند به دنبال کردن آنها .
مرغ و خروسها فرار می کنند - کبوترها پرواز می کنند و
جوجهها خودشان را توی انبار قایم می کنند .
مرغ می داند که پاپی با جوجههایش شوخی می کند و گرنه
بجای فرار ، حتماً می ایستاد و با نوکش چشمهای پاپی را
سوراخ می کرد .





پای پی بالاخره خسته می شود. روی زمین می نشیند و درحالی که
 زبانش از دهنش بیرون آمده، نفس نفس می زند.
 مرغ و جوجه ها دور او جمع می شوند و به او نگاه می
 کنند. بوقلمون رنگارنگ می گوید: « - بالاخره خسته
 شدی؟ حالا بنشین و خستگی در کن و جوجه ها را راحت
 بگذار.»



پاپی وقتی خوب خستگی در می کند به انبار می رود .
 خروس روی گاری دستی رفته و قوقولی قوقو می کند . او
 وقتی پاپی را می بیند می گوید : «- تو هم می توانی مثل من
 قوقولی قوقو کنی .»
 پاپی می گوید : «- نه من می توانم هاپ هاپ کنم و ادای
 آدمها را در آورم .»

مرغ و خروسها دور او جمع می شوند و پایی شروع می-
کند به بازی و ادای آدمهای خواب آلود را در آوردن . از
این کار او همه پرندهها تعجب می کنند .
- واقعاً که این سگ کوچولو چه کارهایی بلد است .





خانم مرغه با نوکش روبانی را که به گردن پایی بسته بود
می کشد . پایی عصبانی می شود و جوجه ها خوشحال می-
شوند .

جوجه ها دوست دارند با سگ کوچولو بازی کنند . آنها از
صدای زنگوله پایی خیلی خوششان می آید .



خوك شيطان از لانه فرار کرده .
پای می گوید : « - بهتر است او را بطرف لانه اش ببرم . »
دنبال او می کند ، اما خوك همه چیز را به هم می ریزد . سطل
آب گرم را برمی گرداند و فرار می کند .

دخترِ عموزان که فکر می کرد پایی گم شده ، وقتی او را می بیند خیلی خوشحال می شود .

پایی با او دست می دهد و باز از خستگی نفس نفس می زند .
دخترِ عموزان می گوید : « - تو از صبح تا حالا کجا بودی ،
بین چقدر خودت را کثیف کرده ای ، باید هر چه زودتر تو
را شستشو بدهم . »



دختر عموزان پایی را در تشت چوبی می گذارد و کف صابون
دُرست می کند .

(بچه ها ببینید ، مثل اینکه کف صابون به چشم پایی رفته ،
چشمهایش دارد می سوزد .)

پایی ناراحت نباش ، عوضش تمیز می شوی و همه تو را
دوست خواهند داشت .





اینجا را نگاه کنید . پایی رفته توی پیراهن عموژان که زیر نور آفتاب خشک شود ، چقدر خنده دار است .
آن دو تا مرغ هم برای پایی آواز می خوانند : « کو کو ...
کو کو »

پایی وقتی خشک شد باید حسابی غذا بخورد ، چون خیلی گرسنه اش شده . او از صبح تا حالا چیزی نخورده است .



وقتی بچه ها از مدرسه بخانه می آیند از دیدن پایی خیلی خوشحال می شوند . برایش آب و قند و مقداری نان می آورند و پایی تند تند شروع می کند به خوردن .
- آه که پایی چقدر گرسنه شده بود .

حالا شب شده ، ماه از پشت درختها بالا می آید . مرغ و خروسها - اردکها - بوقلمونها همه خوابیده اند .

پاپی هم که خیلی خسته شده بود کنار لانه سرش را روی دستش می گذارد و بخواب میرود .

البته او خوابِ خواب نیست . اگر صدائی بشنود فوراً چشمهایش را باز می کند ، او باید مواظب روباههای حيله گر و گرگهای شکمو باشد . این وظیفه پاپی است که از مرغ و خروسهای عموژان مواظبت کند ، اینطور نیست بچه ها ؟

پایان





آنچه از این سری منتشر کرده‌ایم

مارتین در تناور	مارتین و ژان کوچولو
میهمانی خرگوشها	مارتین در پارک
گروک مهربان	مارتین در ییلاق
خارپشت شجاع	مارتین در دهکده
سنجاب بازگوش	مارتین در سفر
پاپی	مارتین در کنار دریا

۳۵ ریال